

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

أدعوك يا سيدى بلسان قد أخرسه ذنبه رب اناجيك بقلب قد اوبقه جرمه.  
خدایا من تو را با زبانی می خوانم که گناهانش او را به لکنت و اداشته و با قلبی با تو مناجات می کنم که جرم و جنایتش او را از مناجات با تو محروم نموده و توان مناجات را از او گرفته.  
عریضی در این زمینه خدمت رفقا بیان شد و ماحصل مطلب در شب های گذشته این بود که این فقره برای این است که ما موقعیت خود را در مقام خطاب با پروردگار، چه در زمینه ی ندا و دعا و عبادت و چه در زمینه ی توجه، که با قلب باید انجام بشود بدانیم و متوجه باشیم که ما کجا و آن مقام ربوبی کجا؟ و آن کیفیت برخورد اولیاء دین و اولیاء الهی با پروردگار چه نحوه است و آن کیفیت برخورد ما به چه نحوه ای هست؟ و متوجه وضعیت خودمان هم باشیم و به آن نحوه ی ارتباط خود با خدا توجه کنیم که خدای نکرده آن ارتباط، ارتباط طلبکارانه ای نباشد بلکه همیشه ربط، ربط بدهکارانه باشد نه این که در ظاهر این مسئله را بگوییم، چون همه ی ما الان هر کسی این جا نشسته از او بپرسند که آقا شما از خدا طلبی داری؟ می گوید نه! ولی در واقع هزارتا طلب داریم. می دانید این از کجا است؟ تا یک خورده اوضاع این طرف و آن طرف بشود داد ما می رود بالا، پس معلوم است که ما طلب داریم. می گوییم به ظاهر که ما کسی نیستیم ما چیزی نیستیم ما قابل نیستیم، نه! خیلی هم قابل تشریف دارید خیلی هم بزرگواری تشریف دارید و داریم خیلی هم از خدا طلب داریم و باید هم بپردازد، نپردازد هم

حسابش را هم می‌رسیم اگر دستمان برسد، دستمان نمی‌رسد! باید این‌طور بشود باید آن‌طور بشود  
اوضاع باید به کام ما بگردد و امثال ذلک ولی مطلب غیر از این است.

دیشب خدمت رفقا عرض شد که نفس خود وجود و افعال وجودی انسان، دو جنبه دارد، به  
جنبه‌ی اولش اشاره شد و به جنبه‌ی دوم هنوز نپرداختیم حالا اشاره‌ی جنبه‌ی اول را یک مقداری تکمیل  
می‌کنیم تا بعد به مرتبه‌ی دوم برسیم که کلام امام سجاد علیه السلام نازل به مرتبه‌ی دوم این جنبه‌ی  
هویتی و واقعی است که در انتساب به افعال ما این مورد نظر قرار گرفته و مورد توجه حضرت واقع  
شده است.

در جنبه‌ی اول خدمت رفقا عرض شد که تمام افعال از نقطه‌ی نظر حقیقت وجودیه‌ی

خودشان

خیر محض هستند و هیچ خلائی در آنها وجود ندارد هیچ مسئله‌ای نیست نفس فعل یک عملی است خیر و یک واقعیتی است که از نقطه‌ی نظر ظاهر اصلاً می‌توانیم بگوییم نه شری به او تعلق می‌گیرد و نه خیری، فعلی است که متناسب به مبدأ قدرت و علم و حیات است تمام صفاتی که در عالم منصفه‌ی ظهور پیدا می‌کنند از هر شخص و هر موجود، این‌ها مستند به این سه اسم لازمه‌ی ذات هستند یکی علم و یکی حیات و دیگری قدرت که آن دو اسم دیگر که علم و قدرت باشد باز آن‌ها زائیده و متزاع از حیات هستند و حیات خودش لازمه‌ی ذات و لازمه‌ی لاینفک ذات است به نحوی که ذات بدون حیات اصلاً معنا ندارد به عبارت دیگر اختلاف در مفهوم در این جا وجود دارد نه اختلاف در مصداق. و دو مفهومی است که هر دو بر یک هویت خارجی اشارت دارند و حکایت دارند و مسئله‌ی ذات با مسئله‌ی حیات اقتران دارد اقتران هویتی لا اقتران مفهومی. حیات استمرار ذات را می‌گویند نفس استمرار ذات بعد از تحقق در مرحله پس از تحقق، این عبارت اُخرای حیات است.

وقتی که شخصی زنده است می‌گوییم این حیات دارد وقتی که افتاد روی زمین می‌گوییم حیاتش را از دست داد الان مرگ و موت بر این شخص حاکم است تا وقتی که راه می‌رود می‌گوییم حیات دارد تا وقتی که صحبت می‌کند می‌گوییم حیات دارد تا وقتی نگاه می‌کند گوش می‌دهد می‌گوییم حیات دارد ولی وقتی که این استمرار قطع شد می‌گوییم حیات ندارد. آن وقت آن حیات نسبت به آن نفس، جنبه دیگری پیدا می‌کند و آن حیات نسبت به این جسد، جنبه دیگری پیدا می‌کند یعنی این حیات نسبت به جسد به معنای استمرار جنبه جمادی دیگر خواهد بود و نسبت به آن نفس که مفارقت کرده از بدن، آن جنبه خودش را دارد که در عالم خودش و به لباس دیگر در عالم، مشغول کار و برنامه‌ی خودش هست پس این حیاتی که الان ما داریم از آن اسم می‌بریم فقط برای اقتران و تعلق آن نفس به این بدن است. این نفس وقتی با این بدن با همدیگر اقتران پیدا کردند اتحاد پیدا کردند همنشین شدند

.....

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید کنت جار لکم جاورکم بدنی ایاماً<sup>۱</sup> من همسایه‌ی شما بودم چند روزی بدنم با شما بود این خیلی عبارت عجیبی است، عبارت تکان دهنده یعنی مردم شما کجا علی را شناختید؟ کجا فهمیدید من کیستم؟ من چیم؟ فقط دیدید با شما حرف می‌زنم می‌خندم قضاوت می‌کنم حکومت می‌کنم جنگ می‌کنم بیل می‌زنم درخت می‌کارم، امیرالمومنین همه کار کرد دیگر،

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۱، ص ۲۹۹: و إنما کنتُ جاراً جاورکم بدنی أياماً.

هان؟ فقط همین کارهای مرا دیدید ولی کدام يك از شما علی را دید در این مدت؟ علی را دید؟ نه يك بدنی ا که دارد نماز می خواند در نخلستان، خیلی برایتان عجیب بود که دیدید من غش کردم افتادم، ابودرداء بود ظاهراً، وقتی که می بیند بلند می شود هراسان می آید منزل حضرت زهرا و به حضرت زهرا می گوید بلند شو شوهرت از دنیا رفت، مُرد. حضرت می گوید چی بود؟ چی شد؟ می گوید در نخلستان بودم چه بودم صدای مناجات می آمد رفتم دیدم علی است، بعد مناجات کرد و کرد و بعد یکدفعه دیدم افتاد، رفتم نگاه کردم دیدم بدنش سرد شده آمدم [خبر بدهم] حضرت فرمود این که کار هر شب او است بابا! هر شب برای او یک همچین مسئله ای اتفاق می افتد، خب خیلی حالا برایش عجیب [بود]. چقدر برای او فایده کرد؟ حالا چه فهمیدی تو؟ چه فهمیدی؟ چقدر به ایمانت اضافه شد؟ چقدر به یقینت اضافه شد؟ چقدر دنبال علی راه افتادی؟ تو که این را دیدی حالا چقدر .....؟ هیچی هیچی! انگار نه انگار! فردا دوباره برویم سر کارمان و زندگی و زن و بچه و بقیه کارهای دیگر، همین.

جاورکم بدنی ایاماً، چند روزی من با شما بودم چند روزی با شما بودم و بدنم با شما بود ولی «ارواحهم معلقی بالمحل الاعلی» ولی ارواح این ها يك جای دیگر هست، اولیاء خدا اصلاً در يك مکان هایی هستند .....، ما با مرحوم آقا بودیم، می گفتند می خندیدند صحبت می کردند چه می کردند، واقعا من الان که همین مطلب را خدمت رفقا [گفتم] به این فکر افتادم که خود ما هم با مرحوم آقا همین طور بودیم، خب ایشان از آن مراتب و از آن مسائلش کی خبر داشت؟ کی اطلاع داشت؟ بنده خودم به سهم خودم مدعی هستم که ما اطلاع نداشتیم الا اندکی چیزی پشیزی چیزی، همین قدر می دیدیم ایشان چقدر اخلاق داشت رفتاری داشت برای ما عجیب بود در جاهای دیگر نمی دیدیم چقدر این مرد مرد متواضعی بود چقدر چیز بود دست بچه ها را می بوسید دست بچه های چهار ساله یا پنج ساله را می بوسید من تا حالا این کار را نکردم با پنجاه و دو سال سن این کار را نکردم حالا او دست بچه ها را در [وقتی] که هفتاد سالش بود [می بوسید!] ایشان هفتاد و یکی دو سال سنشان بود دست [بچه ها را می بوسید] این چیست؟ چه قضیه ای است؟ دست بچه ی چهار ساله یا پنج ساله را می بوسید او اصلاً چه می فهمد؟ حالا جلوی افراد دیگر می بوسید که همه ببینند و به به بگویند، عجب آقای خوبی است نگاه کنید چه تواضعی دارد تا این حد که دارد این کار را می کند و این ها! چی با این کارش ایشان می خواست ثابت کند؟ چه مسئله ای را می خواست .....؟ در حالتی که خب حتی نسبت

به بزرگترها هم همین‌طور، برای رفقا داستان‌هایی از این قضیه نقل کردند. خب این چه مسئله‌ای را می‌خواست برساند؟ چه قضیه‌ای را می‌خواست برساند؟

یک مسئله که خب مربوط به خود فرد است که حالا ما نمی‌دانیم در این زمینه چه نیتی بوده

و

حالا علی کل حال خود آن‌ها بهتر می‌دانند ولی یک مطلب دیگری که به خود ایشان برمی‌گردد این است که دیگر آن حیثیتی در وجود خود نمی‌دید، خیلی از صلحا ممکن است باشند، عبّاد، این‌ها که بخواهند خودشان را به صورتی نه این‌که در بیاورند در مقام تظاهر، نه! افراد صالحی هم خوب هستند افراد با نیتی هستند و می‌خواهند اهل صلاح باشند و این‌طور هم بود ولی خیلی فرق است بین این‌که یک شخص بخواهد حالی در خود به وجود بیاورد که صورت ظاهر صلاح را بخواهد بر خود منقوش کند تا این‌که از زمره صالحین باشد یا این‌که اصلا فرد آن حالش، خودش منشأ انتزاع و منبع برای تراوش عمل است. این اولیاء الهی واقعا این‌طور هستند یعنی در مقام اصلاح خود نیستند اصلاح دیگر کجاست؟ اصلاح دیگر معنا ندارد. این اصلاح مال ما است که نفس ما به یک سمت گرایش دارد عقل و منطق به سمت دیگر دعوت می‌کند، انسان باید با مخالفت با نفس، پیرو همان عقل و منطق باشد. خوب این کار خوبی است خیلی هم کار خوبی است و باید هم این‌طور باشد و الان هم باید این‌طور باشد ولی اگر ما همین را بخواهیم حالا تقلید در بیاوریم تقلید در بیاوریم، قضیه‌ی آن، قضیه‌ی طوطی می‌شود که روغن زده بودند در سرش، موی سرش ریخته بود، گفت از چه ای کل با کلان آمیختی / تو مگر از شیشه روغن ریختی / از قیاسش خنده آمد خلق را / پوچ و خود پنداشت صاحب دلق را.

ما ادا درمی‌آوریم خدا رحمت کند مرحوم آقا در اولین سفر، در آن سفری که من هفده سالم بود که مشرف شدیم حج با ایشان، یک روزی با رفقای همان موقع که با ایشان مشرف شدیم، تا آن جایی که بنده به یادم دارم همه به رحمت خدا رفتند، دیگر اگر یکی دوتا باشند اطلاعی ندارم، اکثرا به رحمت خدا رفتند، یک روز قرار گذاشتیم برویم غار حرا، هوا هم گرم بود. وقتی که حرکت کردیم رفتیم تا آن بالا خیلی عطش و این‌ها وقتی به آن بالا رسیدیم جمعیت به حدی بود که نمی‌شد دیگر رفت، فقط ما غار را دیدیم. آن‌قدر افراد آن‌جا بودند [که] ما حتی تا چند متری [غار بیشتر جلو] نرفتیم من وقتی که [به] آن‌جا رسیدیم خوب با همان زبان کودکی خودم گفتم این‌جا را پیغمبر آخر از کجا پیدا کرده؟ آخر این غار زیر این سنگ، این فاصله‌ی دو فرسخی تا مکه بیاید، تمام این کوه‌ها را باید گشته باشد این غار را پیدا کرده باشد! پیغمبر که کوه نورد نبود با آن وسایل و تجهیزات ماهواره‌ای و فضایی و ناوبری که بیاید نشان بدهند، آقا یک نگاهی کردند و فرمودند: کار نیکان را قیاس از خود مگیر / گرچه باشد در نوشتن شیر شیر / آن‌ها راه‌هایشان یک جور دیگر است حساب و کتاب آن‌ها با ما فرق می‌کند فرق می‌کند.

این حقیقت نوریه در همه‌ی افعال و در همه‌ی اشیاء وجود دارد در این حقیقت نوریه عرض



شد دیگر هیچ فرقی بین فعل و بین فعل دیگر نیست تفاوتی دیگر ندارد چون نفس فعل، متزاع از مقام قدرت است، نفس خود آن فعل، از آن‌ها ناشی می‌شود از آن‌جا می‌آید و در این عالم ظهور پیدا می‌کند یا به دست مؤمن یا به دست کافر، تفاوتی نمی‌کند، یا به واسطه‌ی حیوان یا به واسطه‌ی انسان یا به واسطه‌ی جن یا به واسطه‌ی ملک چرا؟ چون اصل قدرت و اصل آن حرکت از ناحیه‌ی پروردگار است و او فی حد نفسه قابل برای شر نیست. آن ضربتی را که امیرالمؤمنین با آن ضربت سر عمر بن عبدود را جدا کرد آیا آن ضربت شر بود یا خیر بود؟ نمی‌توانیم بگوییم شر بود. خب عمر بن عبدود است آن هم امیرالمؤمنین است، دارد یک کافری را به هلاکت می‌رساند پس آن ضربتی که سر باید جدا بشود و آن عمل و حرکت، آن عمل عمل شری که نبود، حالا صحبت در این است آن جدا کردن سر در آن موقع، با جدا کردن سر سیدالشهدا در کربلا، در خود جدا کردن نه در انتساب به سیدالشهدا و شمر، نه! در نفس آن حرکت در نفس آن عمل، چه فرقی می‌کند؟ شمشیر و خنجر و چاقو که همان است و فرقی نمی‌کند دست هم که همان است، دست عبارت است از گوشت و استخوان و عصب و مو و سلسله‌ی عصبی و فلان و این‌ها دیگر، این هم همان است حرکت هم که همان است حرکت که تفاوتی ندارد منتهی طرف حرکت در آن طرف عمر بن عبدود است و کافر است و فاسق است و مشرک است. طرف حرکت در این‌جا سیدالشهدا هست و فرزند رسول خدا و صاحب مقام شفاعت کبری است و چیزی که اصلا دیگر نمی‌شود گفت.

طرف این مسئله فرق می‌کند ولی خود آن عمل هم آیا فرق می‌کند؟ نه! اگر به جای سیدالشهدا این مرد خبیث می‌آمد و سر عمر بن عبدود را می‌برید شما لعنت نمی‌کردید، ما لعنت نمی‌کنیم، چرا لعنت می‌کنیم؟ ما برای این لعنت می‌کنیم که به جای عمر بن عبدود دارد سر پسر رسول خدا را جدا می‌کند، برای این لعنت است نه برای این که چرا این عمل دارد انجام می‌شود متوجه شدید همین عمل که الان دارد انجام می‌شود بریدن سر و این حرکت اگر بخواهد فرض کنید که این یک مرغی باشد یک گوسفندی در منا، حاجی مگر نباید...؟ اتفاقا حاجی مستحب است خودش سر گوسفند خودش را ببرد و این که الان وکالت می‌دهند و این‌ها، از باب ناچاری است والا از باب استحباب خود حاجی اگر بلد باشد نه این که بزند حرامش کند اگر بلد باشد خودش باید گوسفند بیچاره را ذبحش کند خب تازه ثواب هم به او می‌دهند آفرین هم به او می‌گویند بعدش باید حلق کند و سرش را بترشد تا از احرام دربیاید این عمل با آن عمل چه فرق می‌کند؟ خود عمل که یکی است خود عمل که تفاوتی ندارد. چون این عمل بر سیدالشهدا قرار می‌گیرد می‌شود قبیح و زشت و ناروا و چوب و



فلک، آن عمل چون بر



عمرو بن عبدود قرار می‌گیرد می‌شود ثواب و خیر و رضوان و ضربه علی یوم الخندق افضل من عبادی الثقلین<sup>۱</sup> او می‌شود با آن وضعیت که نقل می‌کنند.

خداوند انداخت و بعد حضرت رفت و برگشت و چه کرد و فلان. او خداوند انداخت بر روی علی/افتخار هر نبی و هر ولی/ او خداوند انداخت بر رویی که ماه/ سجده آرد پیش او در سجده گاه/ آن وقت می‌گویند مولانا سنی است! شیعه‌ها را هم دیدیم! علمای شیعه را هم دیدیم! آن کسانی که می‌آیند حدیث عمر را انکار می‌کنند آن‌ها شیعه هستند؟ آن وقت مولانا که دارد این طور راجع به امیرالمومنین می‌گوید که «او خداوند انداخت بر رویی که ماه سجده آرد پیش او در سجده گاه» این آدم می‌شود سنی و مستحق لعنت؟ دیگر آخرالزمان است! همه چیز عوض شده است دیگر، روی بقیه چیزهای دیگر! آن کسی که می‌آید لگد زدن به در بیت پیغمبر و تکه تکه کردن دختر پیغمبر و نوهی پیغمبر و سقط را انکار می‌کند آن می‌شود شیعی؟ و این کسی که می‌آید از امیرالمومنین علیه السلام تعبیر به حسن القضاء بعد از سوء القضاء می‌کند «بازگو ای باز عرش خوش لقاء/ ای پس از سوء القضا حسن القضاء» یعنی چه؟ یعنی آمدن ابوبکر و عمر و عثمان سوء القضاء پروردگار بوده ای نفهم‌ها و با آمدن علی تقدیر الهی به حسن القضا برگشت آن وقت این می‌شود سنی؟ این که دارد راجع به امیرالمومنین این را می‌گوید می‌شود سنی و آن می‌شود شیعه‌ی خالص صددرصد؟ مولای درزش نمی‌رود؟ خدا ان شاء الله هر کسی را با هر نیتی که دارد محشور بفرماید، آن کسی را که به دنبال ضربه زدن به مبانی اهل بیت است و آل محمد است و امام زمان، خدا با همان نیاتش محشور کند و آن کسی که برای احیاء ذکر اهل بیت قیام می‌کند خدا هم آن‌ها را با موالیان و اهل بیت محشور کند. این چیزی است که بالاخره همیشه بوده و خواهد بود. رگ رگ است این آب شیرین و آب شور/ برخلاق می‌رود تا نفخ صور/ گروهی این گروهی آن پسندند/ به قول امام صادق باید رفت [برای این مسأله] از بعضی دیگر پرسید که قضیه چه خبر است؟ این همین جور ....، یارو که .... حالا دیگر بیش از این دیگر صحبت نکنیم.

آن کار امیرالمومنین می‌شود چه؟ می‌شود ضربی علی یوم الخندق افضل من عبادی الثقلین، يك ضربت زد علی ولی از عبادت جن و انس از هنگام خلقت عالم تا هنگام قیام قیامت، آن ضربت بالاتر است برای رفقا توضیح دادم مسئله از چه باب است. پس این اتصال توحید موجب [می‌شود] که تمام اشیاء در عالم، از این نقطه نظر فرق نکنند، این می‌شود حقیقت ربطیه. حقیقت ربطیه‌ای که آن حقیقت

<sup>۱</sup> مشارق أنوار الیقین، ص ۳۱۳.

ربطیه در همه‌ی افراد به نحو یکسان وجود دارد، این حقیقت وجود دارد. این دست خودش فی حد نفسه نه بد است و نه خوب است، این دست است بین این دست و بین این دست چه فرقی می‌کند؟  
بین این دست و این دست چه فرقی

می‌کند؟ دست دست است. در آیه قرآن نمی‌خوانیم؟ راجع به افراد در روز قیامت، مشرکین کفار مخالفین وقتی که می‌آیند **حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** فصلت، ۲۰

عجیب عجیب! وقتی که در پیشگاه الهی واقع می‌شوند، گوششان چشمشان و پوست بدنشان می‌آید بر علیه ایشان شهادت می‌دهد، خیال کردی؟ یادت رفته فلان روز فلان ماه چکار کردی؟ یادت رفته با گوشت فلان موسیقی را شنیدی؟ یادت رفته در فلان مجلس تهمت زدند گوش دادی و دفاع نکردی؟ یادت می‌آید در فلان مجلس رفیقت آمد فلان کس داشت از رفیقت غیبت می‌کرد نشستی بیر بیر نگاهش کردی؟ هان؟ یادت رفته فلان حرف خلاف را شنیدی .....؟ این پرده‌ی گوش این پرده‌ی سماخ این اعصاب این استخوان‌های ثلاثه این عصب، این‌ها، همین‌ها، همین‌هایی که الان شما دارید می‌بیند، این‌ها در روز قیامت می‌آیند قشنگ! عجب ضبطی خدا این تو گذاشته! ما خبر نداریم! فقط دست می‌زنیم یک خورده فشار می‌دهیم دردمان می‌آید، خبر نداریم این تو چه ضبطی گذاشته که تمام شنیده‌ها را در تمام عمر دارد ضبط می‌کند، این همه را دارد در بایگانی، فایل‌ها دسته بندی، ماه فلان روز فلان ساعت فلان دقیقه و ثانیه‌ی فلان، فلان قضیه اتفاق [افتاد] تاریخ هم گذاشته، عکس‌ها را دیدید تاریخ می‌زنند؟ تمام این قضایا با یک تاریخ زیر، ثبت شد. مجلس امشب یقینا، یقین بدانید در گوش شما، گوش راست و چپ این ضبط خواهد شد، بدون برو برگرد. می‌روید در منزل، صحبتی که در منزل می‌شنوید ثبت خواهد شد و صحبتی که می‌کنید، چون انسان صدای خودش را هم می‌شنود دیگر، من الان صدای خودم را دارم می‌شنوم. تمام این‌ها ضبط می‌شود بعد این نوار بایگانی می‌شود تا کی؟ تا روز قیامت.

وقتی که در پیشگاه خدا می‌آید شاهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما کانوا یعملون، شهادت می‌دهند سمعشان چشم‌هایشان، فلان جا نظر انداختی به نامحرم، یادت رفته؟ الان من می‌آیم شهادت می‌دهم، فایل را می‌گرداند، نگاه کن، خدایا این مرد از من در راه حرمت استفاده کرده، از من در راه خلاف استفاده کرده، به منزل همسایه نگاه کرده، به نامحرم نگاه کرده، به کتابی که نباید نگاه کند نگاه کرده، به مقاله‌ای که نباید بخواند نگاه کرده، به عکسی که نباید نگاه کند نگاه کرده، به اسرار مردم نگاه کرده، می‌آید شهادت می‌دهد می‌آید شهادت می‌دهد. جلودهم، پوست‌های بدن ما در روز قیامت



می‌آیند همه شهادت می‌دهند، بر عمل خلاف می‌آیند شهادت می‌دهند. مفتضح می‌شود انسان، وقالوا جلودهم، وقتی که کار به این جا می‌رسد، شروع می‌کنند این‌ها خطاب به پوست بدنشان، من أنطقکم؟ کی شما را به نطق درآورده؟ شما که با من بودید مربوط به من بودید در تحت اختیار من بودید من شما را به کار می‌گرفتم چشمم را می‌بستم یا باز می‌کردم در اختیار خودم بود گوش خودم را در اختیار می‌گرفتم گوش بدهم یا ندهم بدن خودم در اختیار خودم بود کجا بروم کجا نروم به چه اعمالی اقدام کنم تمام این‌ها در اختیار من بود، من أنطقکم قالوا انطق الله الذی أنطق کل شیء.

این همان حقیقت ربطیه در این جا ظاهر می‌شود، این‌ها در جواب چه می‌گویند؟ می‌گویند کور خواندی عزیز من! ما اهل توحید هستیم ما عارفیم ما اهل عرفان هستیم و می‌دانیم که همه‌ی ما حقایق ربطیه‌ای بودیم در آن دنیا که چند صباحی خدا ما را در اختیار تو گذاشته بود، تو ارتباطی با ما نداشتی تو ربطی با ما نداشتی دستی بودیم که بین این دست و آن دست فرقی نداشت آن شخص رفت از آن دستش برای عمل خیر استفاده کرد تو با دستت عمل خلاف انجام دادی به تو ارتباطی ندارد تو خیال می‌کردی مالک بدنت هستی تو خیال می‌کردی مالک چشم و گوش و دست و این‌ها ....، لذا ببینید از احکام فقهیه داریم جراحت بر بدن، جرح بر بدن حرام است حتی خدش، کسی نمی‌تواند به بدن خودش جراحت وارد کند بگوید بدن مال من است، نمی‌تواند، این مبنای چه دارد؟ مبنای توحیدی دارد مبنای عرفانی دارد. بدن مال تو نیست تو امانت داری باید این بدنت را این انگشت را این دست را این صورت را این پا را این معده را جهاز هاضمه را و بقیه را، طبق آن چه که مورد تکلیف است باید با او عمل کنی، کی گفته که دستت مال تو است هر غلطی خواستی بکنی، بگویی این دست مال من است من از امروز نمی‌خواهم، بپرشم؟ پدرت را فردا درمی‌آید خدا، این حرف‌ها نیست. کی گفته که این چشم مال تو است و بگویی که من یک چشمم را درمی‌آورم دو تایی زیاد است یکی از آن هم کافی است؟ نه بابا [کار] خدا حساب و کتاب [دارد]. و نظایر این مسئله که در این باب قضایا زیاد است، ان شاء الله بحث این مطلب طلب رفقا بماند در [جلسات] عنوان [بصری] آن جایی که راجع به کیفیت غذا و این‌ها صحبت می‌کنیم راجع به این قضیه، آن جا باید صحبت کنیم که ظرایف کار کجاست؟ و انسان آیا می‌تواند به هر کیفیت و به هر قسمی عمل کند یا نمی‌تواند؟ و اگر نکند چه مسائلی بر او مترتب خواهد شد و چه چیزهایی از کاسه او کم خواهند گذاشت؟ این بحث بماند برای آن جا.

تمام این افعال، دست‌ها و جوارح و اعضای انسان، این‌ها امانت‌هایی است که خدا به انسان

داده [که] این‌ها را در راه ارتقاء به کار بگیرد، همین. دیگر بیش از این چیزی نیست، چیزی بیش از این  
برای



انسان حاصل نمی‌شود و انسان باید متوجه این قضیه باشد. قالوا انطق الله الذی انطق کل شیء و هو الذی خلقکم اول مره و الیه ترجعون، خدا همانی است که شما را آفرید در مرتبه‌ی اول و به سوی او برمی‌گشتید، منتهی خبر نداشتید که این آفرینش و این خلق جدیدی که در جسد و در بدن برای شما آمده است این يك گذرانی است در این دنیا برای این که خودتان را به تکامل روحی برسانید، آمدید از این خلقت در صدد افساد و از بین بردن استعدادهاى خودتان استفاده کردید **وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لَا أَبْصَارُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ وَ لَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ** فصلت، ۲۲ شما خیال کردید که می‌توانید از جوارح و اعضایتان، آن کارهایی را که می‌کنید، آن‌ها را مخفی کنید می‌توانید قایم کنید آن‌چه را که با این اعضاء انجام دادید در حالتی که نمی‌دانستید بهترین گواه برای اعمال، خود همین جوارحی هستند که از آن‌ها استفاده سوء کردید بهترین شاهد برای ....، شما نیاز به شاهد ندارید، هان! در روز قیامت نیاز به شاهد نیست این جا نیاز به شاهد هست شاهد باید بیاید شهادت بدهد برای قضیه، اگر نه قاضی عوضی عمل می‌کند اشتباه [حکم] می‌دهد يك شاهد بیاید شهادت بدهد قاضی يك حکم می‌دهد يك شاهد خلاف بدهد قاضی حکم دیگر می‌دهد چون خودش که علم غیب ندارد اطلاع ندارد.

در آن جا مسئله به این نحو است مسئله در آن جا به این کیفیت است که خود آن عضو می‌آید به صورت عینی و خارجی، آن عملی را که انسان انجام داده است آن عمل را در برابر دیدگان و نفس انسان قرار می‌دهد، یک حقیقت تجلی می‌کند پرده برداشته می‌شود حالت مجرد برای کفار و برای مؤمنین، هر دو پیدا می‌شود. در حالت مجرد دیگر گذشت زمان تأثیر در وقوع حادثه و علم به حادثه ندارد، در آن واحد انسان یکدفعه ده قضیه را با هم می‌بیند الان چون حال مجرد بر ما حاکم نیست مسائلی که در فردا اتفاق می‌افتد امشب اطلاع نداریم مسائلی که دیروز اتفاق افتاده از جلوی دیدگان ما رد شده است الان همین را می‌فهمیم که الان در آن هستیم در همین وضعیت فعلی در همین لحظه همین آن، حالت فعلی ما این را الان احساس می‌کنیم چرا؟ چون مجرد نداریم اگر برای ما حال مجرد پیدا بشود کی؟ در خواب، در خواب مقداری، مقداری از آن حال مجرد برای انسان حاصل می‌شود یکدفعه انسان یک قضیه که یک هفته‌ی بعد اتفاق می‌افتد می‌بیند هنوز اتفاق نیافتاده هنوز خبر ندارد قضایایی که قبلاً اتفاق افتاده اصلاً یادش نیست اصلاً یادش نیست یکدفعه می‌بیند.

مرحوم آقای خوئی رحمه الله علیه پیش مرحوم قاضی رفته بودند برای دستورالعمل و

دستور سلوکی، ایشان به ایشان دستور داده بودند. بعد از مدتی که به آن دستور قیام کردند حالاتی پیدا کردند

حالات خوبی هم پیدا کردند بعد یکدفعه در حرم سیدالشهدا علیه السلام در ذکر یونسیه که بودند یکدفعه برای ایشان مکاشفه پیدا شد خیال نکنید مکاشفه چند ساعت است، نه! در عرض دو یا سه ثانیه فقط، در عرض دو یا سه ثانیه برای ایشان حالاتی پیدا شد از زمانی که از مادر متولد شدند قبلش را دیگر ندیدند از زمانی که از مادر متولد شدند تا زمانی که از دنیا رفتند تمام لحظات زندگی را دیدند، خودشان برای مرحوم پدر ما تعریف می کردند و به ایشان گفتند که من الان متوقع فلان قضیه و فلان قضیه هستم، داشتند برای ایشان می گفتند، در آن وقتی که هنوز مرحوم پدرمان در نجف بودند و خیلی هم با هم مأنوس بودند مرحوم پدر ما با مرحوم آقای خوئی خب استادشان بودند در اصول و یکی از اساتیدشان ایشان بودند خیلی با هم مأنوس بودند و اصلا با هم ارتباط خانوادگی داشتند خیلی هم مرحوم آقای خوئی منزل پدر ما می آمدند یا ایشان می رفتند.

یکدفعه مرحوم پدر ما می گفتند که ما در یک مسئله گیر کردیم، خلاصه در درس و این‌ها، همان موقع ساعت یک بعد از نیمه شب، بلند شدیم راه افتادیم در خانه‌ی مرحوم آقای خوئی، گفت گفتیم می رویم می بینیم اگر ببینیم چراغ روشن است، در می زنیم خب حالا ممکن است چراغ روشن باشد [ولی] لازم نیست که حتما طرف مطالعه کرده یا دو زانو نشسته که کسی برود در بزند علی کل حال گفتند حالا ما در می زنیم [اگر] جواب آمد آمد، نیامد برمی گردیم، حالا دیگر لنگه‌ی در را که نمی کنیم برمی گردیم، می گفتند آمدیم اتفاقا چراغ روشن بود و ایشان داشتند مطالعه می کردند، دیگر در زدیم و ایشان آمدند هان! سلام علیکم! آقا یک اشکال پیش آمده برای ما، خب بفرمایید تو، بفرمایید. می گفتند که رفتیم البته این قضیه در بعد از ظهر هم اتفاق افتاده، یکدفعه می گفتند بعد از ظهر اتفاق افتاده بود که رفتیم منزل ایشان و هوا هم گرم بود، یکدفعه هم شب، برای ما شب را گفتند آمدیم و رفتیم و نشستیم، اتفاقا وقتی که نشستیم و ایشان جواب دادند بحث کردیم تا اذان صبح، می گفتند که ما شروع کرده بودیم حرف زدن، دیگر از این طرف و از آن طرف و فلان و خیلی مأنوس بودند با هم، خدا رحمت کند هر دو را و علی کلی حال دیگر انسان باید از خدا بخواهد که خداوند مسیرش را مسیر اولیاء قرار بدهد واقعا مسیر اولیاء قرار بدهد این‌ها همه رفتند و آن راهی را که باید هر کسی طی کند این‌ها هم طی کردند متتهی چقدر خوب است که انسان راهی را برود که پس از رفتن دیگر حسرت و ندامت شامل حالش نباشد، این هست.

به ایشان می گفتند که یک همچنین مسائلی هست و اتفاق افتاده و مرجعیت خودشان را هم در آن مسئله دیدند و این که چه خواهد شد و بعد هم به چه نحوه از این دنیا خواهند رفت. مرحوم آقا



می فرمودند ایشان آمدند و این قضیه را برای استادشان مرحوم قاضی نقل کردند مرحوم قاضی همین طور گوش دادند گوش دادند تا صحبت شد که به مرجعیت می رسند یکدفعه اخم هایشان رفت در هم، از این مسئله خوششان نیامد و فرموده بودند به آقای خوئی نگفته بودند ولی به مرحوم آقا شیخ عباس گفته بودند که خدا بخیر بگذراند، وقتی شنیده بودند گفتند خدا بخیر بگذراند، اتفاقاً دیگر هم مسائلی پیدا شد که دیگر آقای خوئی ارتباطی با مرحوم قاضی نداشتند، خلاصه و فیه اشارات<sup>۱</sup> که چقدر انسان باید مواظب باشد نسبت به این مسئله مرجعیت و مسئله افتاء! چقدر باید حواسش جمع باشد خدای نکرده جوری نباشد که تصور کند دین و دیانت مردم به دست او سپرده شده و او قیم است! دیشب خدمت رفقا در آن قضیه ای که عرض کردم مسئله همین بود.

این جناب فرعون که دارد می گوید انا ربکم الاعلی، خب چرا او را می گیرند و تویخ می کنند و سرش را زیر آب می کنند و عبرت برای آیندگان قرار می دهند؟ چرا؟ چون حرف را بیجا زده است، بیجا زده. تو هنوز در عالم شهوت هستی در عالم نفس هستی در عالم کدورت هستی در عالم انانیت هستی چرا این حرف را می زنی؟ تو که هنوز از نفس بیرون نیامدی از شهوت بیرون نیامدی از کدورت بیرون نیامدی از خودیت بیرون نیامدی تو الان خودت را بالاتر می بینی، هان! همین که خودت را بالاتر می بینی پس در نفسی، در شقاوتی! چرا باید این حرف را بزنی؟

روایتی است از معصوم علیه السلام، می فرمایند چند دسته قاضی هستند که اینها در آتش هستند و فقط يك دسته اهل نجات، یکی قاضی که یحکم بالباطل و هو یعلم انه باطل، قاضی که حکم به باطل می کند و می داند که باطل است و هو فی النار، در آتش است قاضی که یحکم بالباطل و لایعلم انه باطل، به باطل حکم می کند ولی نمی داند که باطل است باز این در نار است، از نظر قصور در تهیهی مقدمات علمیه. قاضی که یعلم بالحق و هو لایعلم انه حق، حکم به حق می کند اما نمی داند که حق است مثلاً تصورش چیز دیگر است حالا به يك نظر دیگر حکم به حق می کند علم واقعی به حکم ندارد از روی بعضی از مقدمات ظنیه و اینها می آید يك حکم می کند اتفاقاً هم درست در می آید حق با این طرف در می آید و هو فی النار و قاض یحکم بالحق و هو یعلم انه الحق و هو فی الجنة، کسی که حکم به حق می کند و می داند که حق است علم دارد یقین دارد خب این حسابش دیگر .....<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۷، ص ۴۰۷: عن أبي عبد الله عليه السلام قال: القضاة أربعة ثلاثة في النار و واحد في الجنة، رجل قضی بجور

---

و هو يعلم فهو فى النار و رجلٌ قضى بجورٍ و هو لا يعلم فهو فى النار و رجلٌ قضى بالحق و هو لا يعلم فهو فى النار و رجلٌ قضى بالحق و هو يعلم فهو فى الجنة.

خب حالا ببینید تمام مسئله برگشتش به چیست؟ به علم است. آن قاضی که حکم به حق می‌کند ولی نمی‌داند، نمی‌گویند چون حکم به حق کردی در ناری، حکم به حق که در نار ندارد در آتش نیست چون نمی‌دانی که حق است در آتشی. باید علم داشته باشی باید بدانی کورکورانه نباید عمل کنی، نمی‌دانی برو کنار، مجبورت نکرده، خیال نکن دین از بین رفته یا اگر تو بمیری آسمان به زمین می‌آید نه آقاجان! همان کهکشانش، عرض کردم ماه و خورشید قشنگ می‌گردد کره‌ی زمین هم یک میل بنده قول می‌دهم از آن خطش تجاوز نمی‌کند همان دور هندسی که بر دور خورشید دارد یک سانت اگر دیدید این طرف و آن طرف آمد، اگر یکی مُرد، هان! بیایند رصد کنند ببینند اگر یکی مُرد این زمین این طرف و آن طرف می‌شود؟ شمالش می‌رود جنوب جنوبش ...؟ نه! همه مُردند، دیدیم رفتند آمدند همان، تکان نخورد تکان نخورد قشنگ دارد می‌گردد تخیلات ما است که تکان خورد و همه چیز این طرف و آن طرف شد ولی زمین طوری نیست مسئله‌ای ندارد و کسی نیاید بگوید که اگر من نمی‌کردم آسمان به زمین ... نه آقا جان! این زمین ولی دارد این زمین امام دارد متّهی ما امام را شناختیم، دست کم گرفتیم، خودمان را می‌گذاریم جای امام خیال می‌کنیم حالا اگر ما بمیریم کن فیکون می‌شود! نه! این طور نیست این طور نیست، بنده الان فرض بکنید که این مجلس را تعطیل می‌کنم این مجلس را فرض کنید که نمی‌آیم، یکی از رفقای دیگر بلند می‌شود از فردا شب می‌آید این جا و بهتر از من صحبت می‌کند، ببینید تغییر می‌کند یا نمی‌کند؟ این از بنده، تا بعد، همه چیز ...! نه این طور نیست ما آمدیم برای خودمان مسائلی در ذهن خود بزرگ کردیم و بعد بر آن مسائل بنا ساختیم و بعد مردم را داریم به آن دعوت می‌کنیم، اگر ته قضیه را نگاه می‌کنیم چه کسی گفته است؟ اصلا کی بوده؟ کی گفته؟ از کجا یک همچین مطالبی درست شده؟

اگر برای انسان آن حقیقت علمیه توحید انکشافش آشکار بشود، آن موقع اگر مانند آن درخت انا الحق گفتی ایرادی دیگر ندارد، آن وقت. نه الان! نه این که الان در شهوتی! نه این که الان در نفسی! نه این که الان در هر سلول پوست بدنت یک شیطانی خوابیده و دارد تو را هدایت می‌کند به همان سمت و سوی خودش، تازه آن وقت داری انا ربکم الاعلی هم می‌گویی انا الحق هم داری می‌گویی مردم را به عبادت خودت هم دعوت می‌کنی بعد هم بلند می‌شوی می‌روی به خدای آسمان هم تیر می‌زنی که از شرّش راحت بشوی! هان! نه این طور نیست و این مسئله خیلی مسئله‌ی مهمی است که در هر موقع،

خدا برای بندگانش راه قرار داده واقعا انسان بعضی از حکایات را می بیند خیلی تعجب می کند خیلی مسئله زیاد است.

در روز قیامت این دست گناهی انجام نداده گناه را نفس من انجام داده است که این دست را به خلاف کشانده این دست را که باید در جیب خودم بکنم این دست را در جیب شخص غریبه می کنم و از آن جا پول درمی آورم این می شود چه؟ این می شود گناه اگر همین دست در جیب خود می رفت خب این که گناه نبود این دست خودش گناهی نکرده است که عمل خلاف انجام بدهد این دست شما می توانید با آن الله اکبر بگویید، از پایین دستتان را حرکت [دهید] بیایید بالا، برایتان ثواب می نویسند همین دست را برمی دارید در گوش یک یتیم سیلی می زنید پدرتان را خدا درمی آورد، در حالی که هر دو حرکت است فرقی نمی کند این آمده تا این جا، این هم از این جا آمده تا این جا، تفاوتی نمی کند آن ثواب می نویسند این را عقاب قرار می دهند آن را برایش جایزه تعیین می کنند این را برایش خلاف می نویسند، هر دو یکی است هر دو یک حرکت است حالا که هر دو یک حرکت شد پس خود دست بر همان فطرت اولیه و بر همان خلقت اولیه و بر همان وزانت اولیه باقی می ماند تا تا روز قیامت، روز قیامت این دست نخورده دیگر، می آید شهادت می دهد، دیگر دروغ هم که نمی تواند شهادت بدهد وقتی دست دست توحید است خود دست بر مبنای حق است شهادت او هم شهادت حق خواهد بود آن وقت می آید شهادت می دهد بر آن نفسی که او را در خلاف اعمال کرده، نه این که خدا در روز قیامت بیاید اعمال نفوذ کند.

مثل این که شما در ضبط یک نوار می گذارید او شروع می کند به حرف زدن، خود ضبط که حرف نمی زند. باید در آن نوار گذاشت شما نوار را می گذارید شروع می کند به صحبت کردن، این طور نیست در روز قیامت، خود این دست به مقتضای حقیقت توحیدیه و ربطی که دارد خود دست تمام اعمال و افعال در آن محفوظ است کاری که خدا می کند در آن جا پرده را از دیدگان ما برمی دارد، آن دیدگان می شود دیدگان توحیدی، وقتی شد دیدگان توحیدی، مجرد پیدا شد در آن مجرد تمام مسائلی که اتفاق افتاده با این دست تمام آن مسائل را انسان به دفعه واحده اشرف پیدا می کند اشرف حضوری لا حصولی، نه این که خدا بیاید بگوید ملک بیاید بگوید فلان کار را کردی، آن ملائکه که این طرف و آن طرف ما هستند یمین و یسار، نکیر و منکر بیایند بگویند که شما گردید، نه! فقط کاری که خدا می کند پرده را برمی دارد. شما چشمتان بسته است وارد این مجلس می شوید افراد را رد می کنید رد می کنید می آید این جا می نشینید، نمی دانید چه شخصی در این مجلس آمده آیا شما که نمی دانید دلیل



بر این



است که کسی نیست؟ نه! هستند شما که نمی بینید دلیل بر این است که هیچ واقعه‌ای اتفاق نیفتاده؟ نه! همه‌ی واقعه‌ها اتفاق افتاده همه در این جا حضور دارند همه نشستند، منتهی فقط تنها قضیه‌ای که اتفاق نیفتاده علم من است به حوادث، این فقط اتفاق نیفتاده یکدفعه دست را از جلوی چشم برمی دارند شما می بینید ا فلان رفیق فلان رفیق همه در این جا نشستند با این خصوصیات، دوباره چشم را می بندند دوباره دیگر شما اطلاعی ندارید بر این که چه هست، دوباره باز می کنند.... در روز قیامت فقط پرده را می زنند کنار، نه این که بیایند بگویند آقا فلان کار را کردی، خودت یادت رفته! نه این که بیایند فرض کنید که دست را به صدا دریاورن که فلان کار خلاف را انجام داده، نه! آن چه را که این دست انجام داده است در عالم وجود معدوم نمی شود منمحمی نمی شود زایل نمی شود، آن چه را که چشم دیده چه نسبت به دیدگاه‌های صالح و چه نسبت به دیدگاه‌های خلاف، هیچ وقت این‌ها از بین نمی رود آن چه را که پا رفته آن چه را که زبان تکلم کرده آن چه را که قلب نیت کرده، در تمام این مسائل آن وقایع از باب این که آن چه که در عالم وجود اتفاق می افتد همه در ظرف خودش ضبط هست و مضبوط هست و از بین نمی رود، از این باب تمام حقایق هست فقط در روز قیامت [پرده را برمی دارند].

**فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ** ق، ۲۲ آیه‌ی شریفه می فرماید ما در روز قیامت فقط کاری را که می کنیم این است که پرده را از جلوی چشمانت برمی داریم، همین. فکشفنا عنک غطاءک، تو در دنیا غطاء پرده روی چشمت انداخته بودی نمی دیدی مال یتیم را می خوردی ولی خبر نداشتی که داری آتش می خوری دروغ می گفتی خبر نداشتی که داری با این دروغ آتش به جان خودت می زنی خلاف را می دیدی و رد می شدی ولی به یاد نداری که با این عملت داری چه بلایی بر سر خودت درمی آوری اگر آن موقع این را می دیدی فرسنگ‌ها فرار می کردی! در آن آیه دارد که **يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَيَنْسَأَ الْقَرِيْنَ الزَّخْرَفِ**، ۳۸ انسان خطاب به آن عملش که انجام داده، می گوید ای کاش بین من و تو فاصله‌ی شرق و غرب عالم بود و تو با من ارتباط نداشتی، بُعدالمشرقین، شرق و غرب بین من و تو فاصله بود. ما در روز قیامت فقط پرده را برمی داریم پرده را که برداشتیم تمام این‌ها می آیند شهادت می دهند، می آیند نگاه می کنند.

قالوا من أنطقکم؟ چه کسی شما را به نطق درآورده؟ می گویند ما حقایق ربطیه هستیم، در آن حقایق ربطیه دیگر خوب و بد معنا ندارد آن چه را که اتفاق افتاده در کف دست ما همه آشکار است، یک نگاه به دستش می کند تمام کارهایی را که با این دست راست انجام داده همه را در این دست دارد

می‌بیند، همه را دارد می‌بیند نگاه به پایش می‌کند تمام آن جاها و امکانهایی که رفته، یک به یک دارد

می‌بیند آن لگد بی جایی که به آن کس زده دارد می‌بیند آن کار خوبی را هم که کرده دارد می‌بیند، همه را می‌بیند. قالوا انطقناه الله الذی انطق کلی شیء، این انطق کلی شیء یعنی چه؟ یعنی نه مقصود فقط انسان، جماد را هم انطق کل شیء، خدا جماد را هم به نطق درمی‌آورد **وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يَسْبِيحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ الْاِسْرَاءِ، ۴۴** تمام حقایق آسمان و زمین دارند با آن حقایق ربطیهی خودشان تسبیح می‌کنند خدا را، دارند حمد می‌کنند خدا را، آن کسانی که چشمشان باز شده و مطالب به صورت مشاهدات و مکاشفات توحیدیه درآمده، آنها وقتی که نقل می‌کنند، می‌گویند که تمام ذرات در حال تسبیح هستند، تسبیح هر کدام تفاوت دارد یکی تسبیحش سبوح قدوس رب الملائکی و الروح است یکی تسبیحش ذکر صلوات است یکی تسبیحش لا حول و لا قوی الا بالله است یکی تسبیحش سبحان

ربی الاعلی و بحمدہ است، ہر کدام از این ہا یک تسبیح خاصی دارند ہر کدامشان یک تسبیح خاصی دارند و در این جا دیگر مسائلی است کہ اگر روشن بشود برای افراد، در بہت و حیرت می روند کہ چطور ہر موجودی بہ مقتضای سنخہی وجودی خودش، مظهر یکی از اسماء یا صفات الہیہ است یا مظهر اسماء متعدده و انسان مظهریت ہمہ را دارد. بعضی از این موجودات ہستند فقط یک تسبیح دارند بعضی موجودات ہستند کہ تسبیحشان تفاوت می کند بعضی موجودات ہستند کہ تسبیحشان سہ تا است ہر کدام از این ہا حالات مختلفی است. آن وقت تازہ خود حال انسان در ارتباط با تسبیحی کہ او می گوید فرق می کند، امروز صبح انسان از خواب بلند می شود می بیند از برگ درختان صدای سبوح قدوس در می آید فردا بلند می شود می بیند صدای لا الہ الا اللہ دارد در می آید.

امیرالمومنین علیہ السلام را وقتی کہ دفن کردند حسنین امام حسن و امام حسین کہ داشتند برمی گشتند بہ خرابہی رسیدند دیدند کہ صدای نالہ می آید، رفتند و دیدند کہ پیرمردی است فلان مفلوک خلاصہ گفتند چیست؟ گفت کہ من فقیر و بیچارہ ہستم یک کسی می آمد شب ہا برای من نان می آورد خرما می آورد چہ می آورد و الان مدتی است چند شبی است کہ نیامدہ، آن ہا گفتند کہ خب علامتش چہ بود؟ گفت علامتش این بود کہ وقتی می آمد تمام سنگریزہ های این خرابہ و این ہا، صدایشان بہ سبوح و قدوس بلند می شد ہان! این اثر ولی خدا است کہ وقتی حرکت می کند، نفسش تمام موجودات را بہ حرکت در می آورد تمام آن ہا را بہ تلاطم در می آورد تمام آن ہا را و نظائر این قضایا مسائلی است کہ ما با چشم خودمان ہم مسائلی دیدیم کہ چطور اولیای الہی با قدم خودشان در مکان تأثیر می گذاشتند در فضا تأثیر می گذاشتند در جو تأثیر می گذاشتند و بہ عکس و بہ عکس! چطور نفوس خبیثہ در مکان مؤثرند در جو مؤثرند و دیگر حکایاتی کہ در این زمینہ است روایاتی کہ ہست.



زمین نمی دانم لعنت می کند کسی را که بر او بخوابد و چه کند، زمین لعنت می کند آن کسی که حکم خلاف، عمل خلاف، ... ما خیال می کنیم که این روایات همه بیخود است! آقا برای این که ما را نگه دارند و سر ما را به یک مشت مسائل گرم کنند! نه آقا! زمین این زمینی که الان روی آن نشستید چون ذکر اهل بیت و خدا و اینها هست همین زمین این فرش این فرش که دست می زنیم این فرش دارد آن جالس بر خود را دعا می کند، اینهایی که خدمت شما عرض می کنم مشاهداتی است که دیدند مشاهداتی که دیدند یعنی خیالات نیست و عکسش هم همین است. در مکانی که معصیت باشد بدانید که در آن مکان، آن زمین دارد لعن می کند آن افراد را، آن زمین نفرین می کند آن فرش دارد نفرین می کند اینها چیست؟ اینها همه مال آن حقیقت ربطیه است که در همه ی اشیاء وجود دارد و به واسطه ی آن حقایق ربطیه، آن شیء دارد حق را نشان می دهد واقع را دارد نشان می دهد.

قالوا من أنطقکم چه کسی شما را به نطق درآورده؟ گفتند أنطقنا الله الذی انطق کل شیء تمام ذرات عالم وجود را او به نطق درآورده منتهی شما نمی شنیدید، حالا بشنوید! دست شما در این دنیا لال است صحبت نمی کند هر کاری را هم می خواهید حالا با او بکنید چشم شما، بیچاره، کاری از دستش بر نمی آید حالا به هر جایی نگاه کنید صبر کن یک حسابی از شما برسد همین دست چنان آبروریزی کند در روز قیامت که هزارتا شاهد نتوانند این جوری بیایند آبرو بریزند همین گوش بیاید در روز قیامت، یک یک تمام چیزهای خلافی را که شما شنیدید و ترتیب اثر ندادید همه را یک به یک بیاید بگویید یا همین طور معده همین طور روده همین طور سر همین طور، همه همه، تمام اعضا بلند می شوند می آیند یکی یکی شهادت می دهند به نحوی که دیگر انسان بخواهد چی را انکار کند چی را می خواهد انکار کند؟ حالا شهادت بله! ممکن است بگوید آقا این شاهد آمده به دروغ شهادت داده، زمان زمان ظهور حضرت هم که نیست شاهد به دروغ هم که بله! یکی از خیابان می آورند و تا پی اعدام! آقا دو تا شاهد فلان کار را کرده!

زمان ظهور حضرت انطقنا الله الذی انطق کل شیء زنده می شود، نه مثل آن نوری که آمدند گفتند نور لیزری از آن بالا می خورد و می رود حضرت می نشیند، نه! آن حقیقت توحیدیه در زمان حضرت به ولایت حضرت، آن حقیقت توحیدیه می آید ظهور پیدا می کند و کسی هم صدایش نمی تواند دریابد، نه! تا آمدند دو نفر پیش حضرت شهادت دادند بر این که این ....، حضرت چکار می کند؟ نه این که حضرت بگوید بروید این را اعدامش کنید یا این را دستش را ببرید یا این که آن را خطابش کنید بعد هم بگوید چرا خلاف کردی؟ حضرت به اینها نگاه نمی کند، یک تصرف می کند آن شخص، کاری





کرده جلوی چشمش ظاهر می شود دیگر چه بگویند به حضرت؟ این آن معنای یحکم بدون شهادت و یحکم بعلمه که داریم که حضرت ظهور می کنند این است یعنی پرده را همان طوری که در روز قیامت خدا برمی دارد کسانی که می آیند برای حضرت اقامه می کنند، یک نفر حضرت می کند شخص می فهمد خلاف کرده، هیچی همین طور بیر بور می شود نگاه می کند، صاف می ایستند نگاه می کنند، دیگر چکار کند؟ یعنی ظهور حضرت تجلی همان ولایت است در روز قیامت که در روز قیامت برای همه افراد است منتهی در زمان ظهور حضرت، برای متداعیین است کسانی که خلاف می کنند و می آیند و در مقام دعوی و اینها می آیند، در آنجا همان عمل فکشفنا عنک غطاءک در روز قیامت، حضرت برای آنها انجام می دهد، برای آنها و همین طور آن نمایندگان که به اطراف می فرستد آنها هم همچنین تصرفی را دارند آنها هم یک همچنین تصرفی را می کنند لذا نه برای خودش نه برای نمایندگان خودش هیچ نیاز به شهادت نیست تا دو طرف می آیند این می گویند حق با من است آن می گویند آقا حق با من است یک دفعه قضیه روشن می شود، حضرت می گویند بلند شوید بروید پی کارتان، تمام شد. دو دقیقه هم طول نمی کشد یک دقیقه و دوازده ثانیه! خلاصه مسئله بسته به این است که چقدر اقامه دعوی طول بکشد و الا حکم پنج ثانیه است یک دو سه چهار پنج، به پنج ثانیه مسئله ختم می شود و قضیه تمام می شود این حقیقت می شود حقیقت نوریه.

حالا باید ببینیم بینیم که این حقایق نوریه که در این عالم همراه با ما بود این حقایق نوریه چطور می شود به واسطه ارتباط با ما آن خصوصیت خود را از دست بدهند؟ این جا جای صحبت است ان شاء الله برای مجلس بعد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد